

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

آقای تقی رحمانی در آستانه تولدی دیگر

تفاوت «تولد» با «تولد دیگر» آن است که ذهن آن کس که متولد می شود لوحی سفید و نانوشته است، اما آنکه به «تولد دیگر» می رسد - مثلاً، در مورد هجرت آقای تقی رحمانی به خارج کشور - کوله باری از تجربه و عقیده و ایمان و ایدئولوژی را با خود حمل می کند. به همین دلیل ما مجبوریم که در احوال این «مهاجر» که در لحظه عبور از مرزهای خاکش آرزوی رسیدن به دموکراسی را در سر و دل می پرورانده تعمق کرده و باطن آن آرزو را بشکافیم؛ بخصوص که لااقل در این سه دهه دیده ایم که «دموکراسی» مفهوم گل و گشادی است که ظالم و مظلوم، و حاکم و محکوم، همگی خود را خواستار و مجری آن دانسته اند.

esmail@nooriala.com

هفته پیش، در سایت رادیو زمانه، مقاله ای منتشر شد (1) از تقی رحمانی با عنوان «چرا آمدم؟

یا چرا رفتم؟». تقی رحمانی و همسرش، نرگس محمدی، از مبارزان سرشناس «ملی - مذهبی» در داخل کشور بوده و در میان اپوزیسیون حکومت اسلامی دارای احترام فراوانی هستند. این مقاله را تقی رحمانی پس از خروج اخیرش از ایران (فردای سی و سومین سالگرد انقلاب اسلامی) و رساندن خود به اروپا نوشته است و در آن مطالبی را بیان داشته که از نظر من حائز اهمیت و شایسته تدقیق اند. رحمانی می گوید که 52 سال دارد و فعالیت سیاسی خود را از 1353 آغاز کرده است. با این حساب می توان احوالات آن جوان پانزده ساله را در شهر تاریخی قزوین مجسم کرد که شاهد جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی و بر پا شدن حزب رستاخیز و اوج مبارزات چریکی آن روزگار بوده است. خود می نویسد: «اولین اعلامیه را در سال 1353 در دبیرستان محمدرضا شاه قزوین (که بعد از انقلاب، خودم نامش را "میهن دوست" گذاشتم و اکنون "پاسداران" است) پخش کردم و بعد از خواندن کتاب "آری، این چنین بود برادر" [به قلم علی شریعتی] زندگی من هم چنین شد».

بدینسان، رحمانی 19 ساله بوده که انقلاب اسلامی مطلوب اش به ثمر رسیده و به او، در هیئت یک هواخواه و رهروی راه شریعتی، چنان قدرتی داده است که بتواند نام مدرسه ای را که در آن درس می خوانده شخصاً عوض کند. در واقع، پیروزی انقلاب پیروزی اینگونه جوانان بوده است. مهندس بازرگان، رهبر نهضت آزادی، نخست وزیر شده و مهندس عزت سبحانی، که بعداً رهبر «ملی - مذهبی ها»ی منشعب اما چسبیده به نهضت آزادی شد، رئیس سازمان برنامه و بودجه مملکت است و دکتر ابراهیم یزدی، رهبر بعدی نهضت آزادی، سرداران ارتش شاهنشاهی را محاکمه می کند و بوزارت خارجه می رسد. پس، رحمانی جوان مالک انقلاب و کشور است و در آنچه در طی سال های نخستین پس از انقلاب هم اتفاق افتاده شراکت فعال داشته است.

تا اینکه روزگار می چرخد و اعضاء نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها، رفته رفته، به دیگر اسلامپیست ها (یعنی معتقدان به اسلام سیاسی) می بازند و بعضویت متشکله طیفی از اسلامپیست ها در می آیند که اکنون با نام کلی «اصلاح طلبان» شناخته می شوند، و پس از آنکه مدتی، بقول خامنه ای، یکی از دو بال کبوتری که جمهوری اسلامی نام دارد محسوب می شوند، از این مقام نیز کنار گذاشته می شوند. و روزگار سختی هاشان فرا می رسد.

سایت صدای آلمان، چندی پیش، قبل از آمدن رحمانی به خارج، نوشت: «رضا علیجانی، تقی رحمانی و هدی صابر در قامت سه عضو شناخته شدهء جریان ملی - مذهبی نام شان اغلب با هم گره خورده است؛ امروز اما وضعیت این سه یار قدیمی گویا آئینهء تمام نمایی از فعالان سیاسی ایرانی است؛ یکی به ناگزیر چمدان ها را بست و سرانجام جلای وطن کرد [علیجانی]؛ دیگری همچنان میان زندان و بیمارستان و بازداشت های ناگهانی روزگار می گذراند [رحمانی] و آن دیگری [صابر] به تراژدیک ترین شکل ممکن در زندان اوین پرکشید و رفت» (2).

رحمانی، در شرح وضعیت فوق، می نویسد که حکومتیان تصمیم به «توقف کامل فعالیت های ملی - مذهبی ها» گرفته بودند و در نتیجه، در آبان ماه 1389، مهندس سحابی پذیرفته بود که عده ای از گروه ملی - مذهبی ها به خارج بروند. به این دلیل، و بخصوص در پی مرگ مهندس سحابی و قتل دخترش هاله، ما خارج نشینان شاهد آمدن آنها به خارج بوده ایم. از میان دو عضو باقی مانده از آن گروه سه نفری که صدای آلمان درباره شان نوشته، رضا علیجانی در یکسالهء اخیر در پاریس و لندن یک پای ثابت تلویزیون های بی.بی.سی و صدای امریکا و عضو سخنران گردهمائی های مختلف بوده است. اکنون هم تقی رحمانی به او پیوسته و اولین مقاله اش را در سایت رادیو زمانه منتشر کرده و از این پس باید منتظر حضور مداوم او نیز در تلویزیون ها و همایش ها باشیم.

اینکه کسی جان و زندگی اش را بردارد و از کشورش خارج شود، بخصوص اگر که شمشیر تهدید 14 سال زندان و تبعید در وطن بالای سرش آویزان باشد، امر کاملاً قابل درک و تأییدی است. خود رحمانی می نویسد: «کوچ کردن - چیزی که در فرهنگ شریعتی هجرت خوانده می شود - در ۵۲ سالگی، چندان جذاب و آسان نیست». و می افزاید: «بی گمان این شرح حال هزاران هزار نفری است که به اجبار ایران را ترک کردند، اما بیان تجربه هر فرد به اشتراک گذاشتن درک و شرایط خود با دیگران است».

اما تعبیر «هجرت»، عطف به سابقه ای که این پدیده در تاریخ اسلام دارد (آن سان که تقویم اسلامی، چه در شکل قمری و چه در وجه شمسی اش - «هجری» خوانده می شود)، دارای معانی خاصی است که اشارهء خود رحمانی ما را وادار می دارد که به آن توجه بیشتری نشان دهیم. رحمانی این معنا را به سادگی چنین شرح می دهد: «[کوچ کردن] چندان جذاب و آسان نیست. مگر اینکه جان به لب رسیده باشد یا وظیفه ای در پیش رو که رفتن را توجیه کند» و ی نیز اینکه «چه سخت است دوری از مادری که صبوری در پایش تجربه آموخته، و زن و فرزند. اما زمانی که تحلیل و وظیفه و اعتقاد عملی ایجاب کند، باید انجام [اش] داد».

او خود توضیح می دهد که پس از مشورت های بسیار با موافقان و مخالفان این کار، و عطف به «وظیفه» ای که بر گردهء خود می دیده، تصمیم به خروج از کشور گرفته است. این وظیفه چیست؟ در بیان رحمانی ما به دو نوع توضیح در این مورد بر می خوریم.

از یکسو می نویسد: «در نزدیک مرز، جایی که خاک ایران بود، آرزویم این بود که انسان بمانم، به کشورم وفادار باشم و برای آزادی تلاش کنم». و در اواخر نوشته اش نیز می افزاید که: «مطمئن هستم که ایران آبستن حوادث جدیدی است که می تواند برای "دموکراسی خواهی" مغتنم باشد، اما مطمئن

نیستم که جامعه بتواند از این واقعیت‌های جدید استفاده مفید کند. می‌خواهم برای اطمینان و تقویت امکان استفاده از موقعیت‌های جدید در راه دموکراسی خواهی تلاش کنم». پس آن وظیفه که ذکر شد ربط مستقیمی دارد با «دموکراسی» و «دموکراسی خواهی» که تقی رحمانی بخاطرش زن و دو فرزند و مادر خویش را پشت سر نهاده و آمده است تا «در راه آن تلاش کند». در واقع، در ذهن او، هجرت در ظل این وظیفه است که معنایی شریعتی وار بخود می‌گیرد و بصورت «تولد دوباره یا دیگر» متجلی می‌شود.

اما، تفاوت «تولد» با «تولد دیگر» در آن است که ذهن آن کس که متولد می‌شود لوحی سفید و نانوشتنه است، ولی آنکه به «تولد دیگر» تن می‌دهد - مثلاً، در مورد تقی رحمانی - کوله باری از تجربه و عقیده و ایمان و ایدئولوژی را با خود حمل می‌کند. به همین دلیل ما مجبوریم که در احوال این «مهاجر» که در لحظه عبور از مرزهای خاکش آرزوی رسیدن به دموکراسی را در سر و دل می‌پروراند تعمق کرده و باطن آن آرزو را بشکافیم؛ بخصوص که لااقل در این سه دهه دیده ایم که «دموکراسی» مفهوم گل و گشادی است که ظالم و مظلوم، و حاکم و محکوم، همگی خواستار و مجری آن معرفی شده‌اند.

در نوشته تقی رحمانی به این نکته نیز اشاره شده است که عهده دار شدن وظیفه دارای ایجابات و لوازمی است که، بدون مجهز بودن به آنها، شخص وظیفه مند ممکن است نتواند از عهده اجرای وظایفش برآید. رحمانی به این مجهز بودن خویش نیز اشاره می‌کند و، مثلاً، در تحلیل تصمیم به خروج از کشورش می‌نویسد: «عده‌ای پیشنهاد رفتن به خارج را مطرح می‌کردند. دلیل آنان این بود که زیستن جنینی و حداقلی برای تو کافی نیست و در زندان چیز جدیدی به خود اضافه نمی‌کنی، اما خارج عرصه جدیدی است که باید بیازمایی... جالب این بود که در بند 350 زندان اوین یکی از زندانیان دانشجویی که جوان پر شر و شوری است، به من گفت که نباید به زندان می‌آمدی، باید به خارج می‌رفتی، زندان برای تو تکرار است. تو برای ما حرف‌ها و عمل نو داشتی. نسل من از تو چیزهای نو و جدید دیده است. در خارج مفیدتر هستی. [یا] دلایل عمده [ی موافقان هجرت و کوچ] این‌ها بود: در زندان آن‌قدر مفید نیستی که در خارج مفید خواهی بود. [آنها] به دلایل گوناگون این مفید بودن را بر می‌شمردند؛ 1. تجربه طولانی، 2. توان ارائه تحلیل، 3. توان کاری.» رحمانی البته، با شکسته نفسی، می‌گوید که آنها: «این دلایل را در حد توان من می‌خواستند و اغراق نمی‌کردند»

باری، رحمانی در این نوشته، متأسفانه، چندان به ماهیت «وظیفه» ای که او را به راه هجرت کشانده نمی‌پردازد اما می‌توان در جای جای مطلب اش اشاراتی را یافت که این ماهیت را کم و بیش مشخص می‌سازند. مثلاً، می‌نویسد: «هدف [همه کارگزاران امنیتی - حکومت] یکی بود؛ توقف کامل ملی - مذهبی‌ها و فعالانی مانند من به هر شکل ممکن». به همین دلیل هم بود که: «مهندس سبحانی رفتن بعضی افرادی که م. م [ملی - مذهبی] بودند را تأیید کرد تا در صورت تمایل خود به خارج بروند و در چارچوب آرمان‌های ملی - مذهبی فعال شوند».

بدینسان، در می یابیم که سخن آن دانشجوی زندانی، مبنی بر اینکه «خارج عرصه جدیدی است که باید بیازمایی» را نباید به معنای تغییری در دید و اندیشهٔ رحمانی دانست بلکه او قرار است در خارج هم دنبالهٔ فکرها و وظیفه‌های همیشگی خویش را بگیرد و آنها را به پیش ببرد. یعنی، اکنون تقی رحمانی نیز به جمع ملی - مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان سابق و لاحقی پیوسته است که قرار بوده، با توافق رهبر فقیدشان، «به خارج بروند و در چارچوب آرمان‌های ملی- مذهبی فعال شوند».

اینگونه است که اکنون با نیروی تازه نفس دیگری روبرو هستیم که «تجربهٔ طولانی، توان ارائهٔ تحلیل و توان کاری» دارد و آمده است تا «در چارچوب آرمان‌های ملی- مذهبی» تلاش و فعالیت کند و مآلاً کشور و ملت ما را به آن «دموکراسی» برساند که معنایش را باید در «چارچوب آرمان‌های ملی- مذهبی» جستجو کرد و فهمید. یعنی، آن جوان انقلابی 37 سال پیش دبیرستانی در قزوین، هم اکنون در 52 سالگی آمده است تا ما را به «عصر طلایی» امام (که می‌گویند از دوران اقامت خمینی در پاریس شروع شده و تا استعفای مهندس بازرگان ادامه داشته است) برگرداند و زیان‌هایی را که «غیر خط امامی‌ها» به ایران و اسلام زده‌اند با ایجاد و گسترش یک افق نوین ملی - مذهبی جبران کند.

براستی با آقایان علیجانی و رحمانی باید در کدام موضع و چهارچوبی مواجه شد؟ آیا برای کسانی که مدعی سکولار - دموکراسی هستند هنوز روشن نیست که الصاق و سنجاق کردن «مذهبی بودن» به «ملی بودن» یک پدیدهٔ خطرناک اسلام‌پستی است که باید به جد با آن مبارزه کرد؟ بنظر من، وظیفهٔ همهٔ آنان که به سکولار - دموکراسی انحلال طلب اعتقاد دارند آن است که، در برابر این وضعیت صریح و آشکار، و در برابر این حریفان از راه رسیده که «هجرت» را با «مجاهده» یکی دانسته و با ترک «یار» و «دیار» آمده‌اند تا مجدانه آرمان‌های خود را به هزینهٔ ملت ایران متحقق سازند مواضعی سنجیده و روشن بگیرند.

ملی بودن یک ویژگی سیاسی و یک اصل بنیادی سیاست ورزی در هر جامعه‌ای است. «ملی»، که مخفف «ملتی» است، صفت اعتقاد داشتن به حاکمیت «ملت» (این پدیدهٔ مرکب از گرد هم آمدن همهٔ عقاید و فرهنگ‌ها و باورها در یک مرز سیاسی) است؛ حال آنکه «مذهبی» صفتی سیاسی نیست و بیشتر در حوزهٔ وجدانیات از یکسو، و زندگی اجتماعی از سوی دیگر، کاربرد دارد و اگر آن را وارد حوزهٔ سیاست کنیم بلافاصله صفت «ملی بودن» را از دست می‌دهیم؛ چرا که می‌خواهیم، از طریق دستیابی به قدرت، شریعت مذهب خود را پایهٔ ادارهٔ جامعه قرار دهیم؛ امری که مآلاً به انواع مختلف همین «حکومت اسلامی» می‌انجامد که سی و سه سال است در حال تجربه کردن اش هستیم. در عین حال یک نیروی «مذهبی» نمی‌تواند راهگشای جامعهٔ خود بسوی دموکراسی باشد، چرا که عمل و آرزو و هدف خویش را در «چارچوب آرمان‌های مذهبی» خویش می‌فهمد و تبلیغ می‌کند؛ جال آنکه دموکراسی زمین آماده برای پرورش و تبلیغ همهٔ عقاید دینی، مذهبی، ضد دینی، و خداناسانه است.

البته که یک معتقد موسوم به «ملی - مذهبی» می‌تواند در ظل یک دموکراسی فعالیت کند، اما فقط اگر پذیرفته باشد که، از یکسو، ایجابات دموکراسی نسبت به «چارچوب آرمان‌های ملی- مذهبی»

اش برتری و اولویت دارند و، از سوی دیگر اینکه، با پذیرش دموکراسی، هرگونه «مذهبی بودن» فاقد معنا و کارکرد سیاسی شده و به سطح عقاید شخصی و وجدانی افراد کاهش می یابد.

تنها در آن صورت است که در عرصه سیاسی (و نه برنامه ای) یک حزب «دموکرات مسیحی»

فرق چندانی با یک حزب «دموکرات» ندارد و در این زمینه تفاوت عمده آن است که در حزب نخستین صفت «مسیحی» بودن همچون نخ تسبیحی اعضاء را بهم متصل می سازد، بی آنکه عقاید مذهبی آنان بتواند تأثیری در کيان جامعه دموکرات (که لزوماً سکولار هم هست) بازی کند.

آقای رحمانی، در اواخر نوشته خود، اشاره کرده اند که: «خوشحال خواهم شد [اگر] تمام کسانی که نگران چگونه ماندن من هستند، مرا از نصایح و نقدهای خود بی نصیب نگذارند». و این کلمات وظیفه ای را بر عهده و گرده من خواننده (که نمی توانم شجاعت ها و رنج ها و پاپمردی های کسانی چون تقی رحمانی، نرگس محمدی و هدی صابر و خانواده هاشان را انکار کرده و یا بی اهمیت و حتی نالازم بدانم) می گذارد تا هم «نگران چگونه ماندن شان» باشم و هم از «نقد گفتار و رفتارشان» شانه خالی نکنم.

پس، در عین خوش آمدگویی به آقای تقی رحمانی، بعنوان مردی از سلاله شجاعان و رزمندگان عقیده، و آرزوی اینکه زندگی در غربت برخی از آلام و دردها و رنج های او را تخفیف دهد و بزودی روزی برسد که به دیدار نرگس و علی و کیانای خویش و نیز وطن زیبا و ارجمند همه ما نائل شود، نمی توانم از این یادآوری دریغ کنم که شاید بهتر باشد او، در سرآغاز این تولد دوباره، لمحۀ ای نفس تازه کند، به گذشته بیاندیشد، با جهان نو آشناتر شود، و پیش از آغازیدن به صدور احکامی جزمی و بیان «حرف ها و عمل نو» «در چارچوب آرمان های ملی - مذهبی» دست اندر کار فعالیتی سازنده شود تا نسل نو نیز از او «چیزهای نو و جدید» ببیند.

شک نیست که برای نو کردن جهان نخست باید ذهن نواندیش داشت و ذهن نواندیش همواره از تقید در «چارچوب آرمان ها»ئی که درونمایه ای جز «ایدئولوژی» ندارند گریزان است. پس، آرزو کنیم که این مهاجر تازه نیز بکوشد تا جهان بیرون از «چارچوب آرمان های ملی - مذهبی» خویش را نیز دیده و درک نماید و سپس، اگر راهی بهتر نیافت، نسبت به فراخواندن این جهان پهناور به مقید شدن در آن چارچوب تنگ اقدام کند.

1. <http://www.radiozamaneh.com/politics/2012/03/16/12049>
2. <http://www.newsecularism.com/2011/11/21.Monday/112111.Reza-Alijani-Now-is-not-the-time-for-National-Comgress.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>